حماسه ملی ایران

تئودور نولدکه

علوی، بزرگ

برای اشخاصی که انتقال اسامی تاریخی را-بیش از اسم که از اشخاص‏ چیزی باقی نمیاند-بزمانهای بسیار گذشته با وجود تمام موارد تصادفی مذکور باور نمیکنند،تذکر میدهم که همین کار مذکور،نمایندهء خانوادهء با شکوه و جلالی‏ در دورهء اشکانیان،ساسانیان حتی در زمان بنی عباس بیک زمان بسیار قدیمی‏تری‏ پیش از برادر کاوهء آهنگر1منتقل میشود؛البته این بیش از یک اسم نیست‏ برای آنکه وجودی نداشته است.از روی این زمینه گودرز نیز مستقیما از کاوهء آهنکر منشعب میشود.ملاحظات 1 ص 755(رجوع شود 2،3،8).آیا ممکن است‏ که خود پادشاهان اشکانی این شجرة النسب را پذیرفته باشند؟

9-چنانچه اصولا بخطا نمیرویم،من حتی چنین عقیده دارم که یکبار یک رشته وقائع اوائل قرن پنجم بعد از میلاد در افسانه پهلوانان منعکس شده است. شاه فیروز در سال 484 نزدیک دهیستان در جنک باهیاطله شمالی بدون هیچگونه‏ اثری محو شده است؛تمام مملکت معرض تاخت و تاز وحشی‏ها شد،اما گویا یکی از بزرگان خانوادهء کارن(مطابق روایات ادبی که در دست است)افتخار از دست رفته ایران را باز یافته و دشمنان را وادار بصلح کرده است.یک چنین‏ وظیفه را نیز در زمانهای گذشته یک کارن نام دیگری وقتی بعهده داشته است، که نوذر شاه بر علیه دشمنان شمالی در نزدیکی دهیستان اسیر و کشته شده بود و وحشی‏ها سرتاسر ایران را میدان تاخت و تاز خود قرار داده بودند.2 مشکل میتوان تصور کرد که این شباهت وقائع در هر دو خبر تصادفی بوده است. چنانچه فرض من صحیح باشد،پس خانوادهء مقتدر کارن با توافق نظر صاحبان غرور و نخوت ملی بالاخره وادار کرد که نه فقط کارهای یک نمایندهء باشکوه تاریخی‏ زیاده از حد مدح شود،بلکه یکبار دیگر نیز در یک چنین موقعیت داستانی دیگری‏ منعکس شود.

(1)-شاهنامه،96،638،103،769،و بعد 265،369 و غیره‏ مطابق روایت دیگر و قدیمی‏تری کارن یکی از بازماندگان توس و نوذر است‏ (طیری 1،8783)

(2)-رجوع شود به«مطالعات»فارس مؤلف جلد دوم ص 29 و بعد

10-برای افسانه پهلوانی ایران مهمتر از تمام انچه ذکر شد یک عنصر تازه وارد دیگریست که برحسب ظاهر نیز بکلی داستانی بنظر میآید.از رستم که بزرگترین پهلوان شاهنامه است و از پدرش زال و یا دوستان در اوستا بهیچوجه‏ ذکری نمیرود.

اسپبگل(مطالعات اریائی)فرض میکند که مؤلفین اوستا او را حوب می‏شناخته‏ و مخصوصا از او اسمی نمیبرند برای آنکه او مخالف میل موبدان رفتار میکرده‏ است.اما این نکته بنظر من راست نمیآید چنانچه مؤلفین کتاب مقدس رستم را مرتد تصور میکردند میتوانستند او را بدنما قلمداد کنند مثل اینکه در موقع تشریح‏ سایر پهلوانان خود گاهی بعضی از صفات بدانها را نیز گوشزد کرده‏اند اینکه رستم‏ را با سام-کرزا سپه منسوب میکنند دلیل نمیشود که رستم نیز اصولا جزو پهلوانان اوستا بوده است این شجرة النسب را بطور غیر حقیقت بوجود آورده‏اند کرزا سپه در اوستا جزو شاهان بشمار میرود،و در شاهنامه و سایر جاها نیز همین مقام را دارد.در صورتیکه پدر بزرک رستم یکی از نزدیکان شاه است. پدرش و یا جدش گرشاسب‏1که در واقع همان سام است نیز همین مقام را داشته است کرزا سپه برحسب اقتضای شجرة النسب بدو نفر تجزیه میشود.در کتاب موسوم به«گرشاسب نامه»ایسریت(و یا ایتریت)جد رستم بشمار میرود و پدر گرشاسپ‏2میشود این آدم بطور ضرورت همان Thrita یکی از «سام های»اوستاست.

اما در این مورد موضوع یک استنساخ‏3علمیست و بهیچوجه صحبتی‏ (1)ص 287 و 86 عموما گرشاسب گفته میشود اما چون اغلب در خط فارسی فرقی ما بین ک و کاف نیست پس حد اقل در این اسم میتوانیم ک را قبول‏ کنیم با وجود اینکه هیچ ضمانتی نیست که خود فردوسی بطور اشتباه ک خوانده‏ است چنانچه از طرفی طور دیگر ممکن نیست جز اینکه او از روی قاعده سمعی‏ کرشاسب(یا با یک حرف با صدای دیگر در سیلاب اول)گفته است پس‏ کلمه گرسیوز که اکنون معمولا همه باک تلفظ میکنند صحیح ترش کرسه‏ور یا گرسیوز باک است برای آنکه شکل قدیمی آن‏که رسوزدا بوده است رجوع شود به یوستی«کتاب اسامی»ص 162 برعکس همانطوریکه یوستی ص 14 نشان میدهد اسم پدر گودرز گشواد صحبح است باک و نه گشواد باک برای آنکه طبری‏ 1،8،6،130 617،11 اسم او را باج مینویسد

(2)ما کان 2132

(3)شکل فارسی جدید ن تقریبا سید است.

از یک روایت اصلی در میان نیست نکته اینجاست که زال و رستم قطعا در سیستان‏ (در انژیانا)و زابل(آراخوزیا)منزل دارند یعنی در محل‏هائیکه اگرچه برای‏ مؤلفین اوستا بیگانه نبود ولی قطعا از محیط و منطقه انها خیلی دور بود.از همین موضوع که انها وطن دیگری داشته‏اند،میتوانیم استنباط کنیم که پهلوانان‏ یک افسانه دیگری هستند و بهیچوجه با سایر پهلوانان ارتباطی ندارند اضافه بر آنچه‏ ذکر شد صفات مختصه انها جالب توجه است که بدرجات بیش از سایر پهلوانان‏ داستانی هستند.زال زر1یعنی پیرمردی که پیر است-که نیز داستان نامیده‏ میشود با موهای سفید بدنیا آمده سر راه گذاشته شده و سیمرغ او را تربیت‏ میکند سیمرغ با رستم نیز بسیار نزدیک است یک چنین مرغی که از بدان است‏ همچنین در جنک با اسفندیار پیدا میشود زال نیز جادوگری را خوب میداند2 رستم پیل تن‏3پهلوانیست که قوه و قدرت او بیش از نیروی آدمیان است

شاید این نیرو و قدرت از این جهت است که او از طرف مادری با شاه‏ اهریمنی ضحاک منسوب است و در نتیجه دارای قدرت شیطانیست.معهذا رستم‏ از خوبان بوده و دیو سفید را در غارش و بسیاری دیگر از اهریمنان را در جنک‏ مغلوب کرده است.مخصوصا برای رستم ماجرای او با اکوان‏4مشخص است‏ (1)زال و زر دو شکل فرعی هستند و معنی ان پیر است.هر دو انها نیز اسم نوعی هستند.

(2)رجوع شود به 25 همین کتاب در مینو شیراد همین جانور مخصوصا موجود خوبی مجسم میشود.

(3)بنابر گفته موس خورن قوه 120 پیل را دارد

(4)من تصور میکنم در سندی که فردوسی در دست داشته کلمه اکومان‏ بد نوشته شده و اکوان خوانده شده است،شاید فردوسی اشتباه خوانده،شاید مثل همیشه او که در انتخاب اسامی خیلی مقید نبوده است،ایغجا نیز کلمه‏ اکومان را بمیل خود درست کرده است و الا کلمه Akemmano حقیقی-اکومان‏ دشمن مخصوص Enhonmo (بهمن)است.چنانچه اسپیکل Eran.Xtheulh.1637 ) میخواسته این شباهت را اظهار کند،منتها نتیجه نگرفته،برای آنکه این فکر در مغزش پیدا نشد که علت این اشتباه تقصیر خط عربی بوده است.گورخری‏ که اکوان به شکل او برستم حمله میکند،اگرچه از مخلوقات خوب است،ولی‏ چو جانوری است که شکارچیان دوستش دارند و انجا هم نیز فریب میدهد، بی‏مناسبت نیست.(ص 1094 و بعد و ماکان ص 1846 و بعد)